

حیدر علی قلمداران

راه نجات از شر غلاة

قسمت پنجم

بحث غلاة

از سلسله نشرات

حقایق عربان

در علل و عوامل انحطاط و ارتقاء مسلمانان

« احذروا على شبايكم الغلاة لا يفسدوهم، فإن الغلاة شر خلق الله، يصغرون عظمة الله، ويدعون الربوبية لعباد الله، والله إن الغلاة شر من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا... »

الإمام الصادق (ع) - أمالي شيخ طوسي (ص ٦٥٠).

آشنایی با غلاة

این باب را با آیاتی از کتاب خدا آغاز می‌کنیم که از غلو نهی نموده و فرموده است:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ = بگو ای اهل کتاب در دین خویش به ناروا غلو و زیاده روی نکنید و از هوسها و خواسته‌های گروهی که پیش از این گمراه شدند و بسیاری [از مردم] را گمراه کردند و از راه راست به بیراهه رفتند، پیروی نکنید. (المائدة/۷۷)

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ..﴾ = ای اهل کتاب در دین خویش غلو نکنید و بر خدا جز [سخن] راست و درست مگویید. (النساء/۱۷۱).

با مطالعه مختصری در تاریخ ادیان به روشنی معلوم می‌شود که بدترین آفتی که حقایق دینی را در هر زمان تهدید می‌کند مبتلا شدن به آفت غلو و خرافات است و این آفت از چند جهت و به چند علت متوجه هر دین حقی است:

اولین علت آن، از جهت توجه شدید پیروان هر دینی است که با تمام خلوص و صفا و قدرت خود متوجه آن می‌شوند و بالمآل قدرتی عجیب و مهمم و بالاخره به قول «برنارد شاو» فیلسوف و شاعر انگلیسی بزرگترین نیرو را تشکیل می‌دهند و همین مسأله سبب می‌شود که هر دینی از دو جهت مورد هجوم غلو و خرافات قرار گیرد: جهت اول از ناحیه پیروان و دوستان آن دین است که چون می‌خواهند عزت و عظمت آیین خویش را با اقوال و افکار خود بیشتر کنند لذا بر آن دین و اولیای آن پیرایه‌هایی از افسانه‌ها و خرافات می‌بندند تا بدین وسیله بزرگی و ارجمندی آن دین را که بالمآل به بزرگی و ارجمندی خودشان تمام می‌شود به رخ دیگران و مخالفین خود بکشند. جهت دوم از ناحیه دشمنان بزرگ و محیل آن دین است که می‌خواهند با توسعه خرافات و ارتفاع و غلو، پیروان جدی و فداکار آن دین را از فعالیت و فداکاری درباره آن دین، باز داشته به اعمال و افعالی که مخالف و مضر و ضد آن دین بوده، وادارند تا از یک طرف آن حمیت و جدیت پیروان را از اثر انداخته و از طرف دیگر به غرور آن غلو و پشت گرمی به موهومات، تابعین آن دین را که معمولاً احکام و قواعدش بر

خلاف مقتضیات نفسانی و هواهای شیطانی است، به معصیت و فسق و فجور که هلاک و فناء هر ملت و امتی در اینگونه امور است، جری و گستاخ گردانند.

علت دوم ابتلای ادیان حقه به غلو و خرافات، جهل و کوتاهی فکر اکثریت مردم است که چون در هر اجتماعی اکثریت، با طبقه نادان و سطحی است و حقایق دین همراه و همدوش حقایق جهان هستی و نظام لا یزال طبیعی است و نزول این معانی و حقایق، در ذهن اکثریت امکان ندارد، مگر به ممارست تدریجی و تدریب استمراری و از آنجا که در اکثریت آن حوصله و قدرت و تحمل مرارت کمتر دیده می‌شود از اینرو می‌بینیم که چندان مایل نیست مراحل کمال را پله پله بیامید تا به درجات عالیة حقایق ارتقاء یابد بلکه می‌خواهد هر چه زودتر به مطلوب و مقصود خود دست یابد؛ این است که معبود خود را هر چند به صورت گوساله‌ای در برابرش مجسم کنند، بدان می‌گروند!! از این روست که در تاریخ ادیان می‌بینیم دین و آیینی در جلب اکثریت توفیق یافته‌است که معبود را به صورتی محسوس و ملموس در دسترس مردم گذاشته‌است چنانکه سامری با ساختن گوساله‌ای زرین، گوی سبقت را در این توفیق، از حضرت هارون (ع) ربود!! به همین سبب افرادی که مترصداند از نیروی لا یزال اعتقادات اکثریت بهره برداری نامشروع و سوء استفاده کنند با ساختن معبوداتی چنین، همواره موفق و مظفر بوده‌اند! و انبیای بزرگوار و اولیای عالی مقدار که به سائقة اخلاص و حق جویی در صدد تهذیب و نجات مردم بوده‌اند، همیشه در این منظور مغلوب و مأیوس گشته‌اند زیرا اکثریت را به سادگی توان دریافت حقایق عالیة دین نیست.

علت سوم در ظهور غلو و نشر خرافات آن است که انبیاء و برگزیدگان خدا که برای هدایت بشر بر انگیخته می‌شوند دارای مزایای خاص و مرجحاتی بالاخصاص می‌باشند که از حیث قدرت فکری و نیروی فهم و دریافت بر سایر افراد برتری داشته و از جهت امتیاز و ارتقاء به مقام نبوت و برای اثبات پیغمبری از جانب خدا، تصرفاتی در ممکنات، از خرق عادات و ظهور معجزات می‌کنند، در نتیجه مردمی که از حیث شناخت جهان هستی، در پایین ترین طبقات و نازل ترین درکات اند، نمی‌توانند رؤیت این آیات را به نحو صحیح تحمل نمایند لذا به جای آنکه به بخشنده این قدرت و منعم این نعمت، ایمان آورده و تسلیم شوند که بنده‌ای ناتوان را در مقابل اطاعت و عبادت به چنین رتبه و مقامی ارتقاء داده و قادر است که بر مطیعان ثواب بی پایان بخشد و بر عاصیان عذاب فراوان نازل سازد و نیز خواست او از ظهور

این معجزه آن بوده که بر بندگان الزام حجت و اتمام نعمت نماید، متأسفانه اینان مسحور این دیدار و مقهور این کردار گردیده نتیجه غلط گرفته و استنباط نابجا می‌کنند. به هر صورت اینها علل غلو و خرافات و غرور و انحرافات است.

شاید به همین نظر و از همین رهگذر است که پروردگار عالم، عموم اهل کتاب را که متدین به دین و شریعت و مؤمن به وحی و رسالت اند از بین جمیع امم از فرزندان آدم مورد عنایت و شایسته خطاب دانسته و می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ...﴾ = «ای اهل کتاب در دین خویش غلو مکنید و بر خدا جز [سخن] راست و درست مگویید». (النساء/۱۷۱).

با مراجعه به تاریخ و مطالعه کتب آسمانی سایر ادیان می‌بینیم که بسیاری از آنان دچار غلو و خرافات گشته‌اند و از آن جمله اولیای هر دینی را به جای متابعت مورد عشق و عبادت قرار داده آنان را فرزندان خدا و کارفرمایان دستگاه خلقت دانسته‌اند و با غلو درباره آنان خود را نیز از دیگران برتر دانسته و به تدریج هر روز درجه‌ای از آنان را به خیالات احمقانه خود بالا برده و خود را نیز بالتبع به مقامی عالیتر ارتقاء داده‌اند تا سرانجام خود جای فرزندان خدا را گرفته و لا بد اولیای دین را به جای خدا نشانیده‌اند!! و یا بر انجام اعمال خدایی توانا شمرده‌اند!! و به شهادت «تورات» و «تلمود» این غلو در مذهب یهود مشاهده می‌شود. چنانکه در سفر تکوین باب ششم، می‌خوانیم: «و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند به زیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردید، پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظر اند و از هر کدام که خواستند زنان برای خویشان می‌گرفتند و بعد از هنگامی که پسران خدا بر دختران آدمیان در آمدند و آنها فرزندان خدا که همان مؤمنان اند، غیر آدمیان دیگر اند که دخترانشان نصیب ایشان شده‌است». و در باب چهارم از سفر خروج از آیه ۲۲ خداوند به موسی گفت... و به فرعون بگو خداوند چنین می‌گوید: «اسرائیل پسر من، نخست زاده من است..... الخ»!!

در باب اول کتاب ایوب آیه ۶ آمده‌است: «و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند!» در آیه ۷: «هنگامی که ستارگان صبح با هم ترنم می‌نمودند و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند.» و در مزامیر داوود، مزمار دوم آیه ۸: «خداوند به من گفته‌است تو پسر منی امروز تو را تولید کردم، از من درخواست کن.» و در باب چهل و سوم

کتاب اشعیای نبی آیه ۶: «مترس زیرا که من با تو هستم پسران مرا از جای دور و دختران مرا از کرانه‌های زمین بیاور.»

پس چنانکه گفتیم هر چند یهود در ابتدای امر «عُزَيْر» را پسر خدا دانسته‌اند، اما تدریجاً این عقیده راه ارتفاع را پیش گرفته سر انجام القاء کنندگان و مروجین عقیده ابن اللّهی عُزَيْر، خود را فرزندان و عزیزان خدا دانسته‌اند و چنانکه خواهیم دید هر غالی در دین، منظورش از غلو درباره هر نبی و ولی آن است که خود را به او چسپانیده مقام او را تدریجاً به گزاف بالا برد تا خود را در جایگاه عالی تر بنشانند و از قید و بند بندگی و عبودیت وا رهند و به ارضای شهوات و خواسته‌های دل پردازند.

پس از کیش یهود در کیش مسیح (ع) نیز همین آفت غلو را می‌بینیم خصوصاً در این دین، نسبت دادن فرزند به خدا و انسان را پسر خدای سبحان دانستن، رسوخ و شیوع دارد. اگر چه مسیحیان در ابتدا این مقام را تنها برای حضرت عیسی (ع) که دارای امتیازات و مشخصات خاصی از دیگر آدمیان است قائل شدند، اما تدریجاً این مقام را برای هر یک از معتقدین به این مذهب جایز شمردند چنانکه آیات اناجیل در این مدعا شاهد و دلیل است: در انجیل متی باب پنجم آیه ۶ می‌خوانیم: «همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند.»

در آیه ۴۴: «اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت طلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید!»

و در باب ششم انجیل متی: «زنهار عدالت خود را پیش مردم بجا نیاورید تا شما را ببینند و الا نزد پدر خود که در آسمان است اجری ندارید.» و در آیه ۶ می‌گوید: «لیکن تو چون عبادت کنی به حجره خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد.»

و در آیه ۹: «پس شما این طور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد» و در آیه ۱۴: «زیرا هرگاه تقصیرات مردم را بدیشان بیامرزید پدر آسمانی شما شما را نیز خواهد آمرزید.» و در آیه ۱۵: «اگر تقصیرهای مردم را نیامرزید پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آمرزید.»

پس معلوم شد که اگر در مذهب مسیح عقیده پسر خدا بودن عیسی (ع) از باب غلو آمده، هر چند با توجه به مختصات وضع آن حضرت، از جهاتی ظهور چنین عقیده سخیفه‌ای نزد مردم سطحی اندیش چندان دور از انتظار نبوده‌است اما علت اصلی در غلو درباره آن بزرگوار همین بوده‌است که آورندگان چنین خرافه‌ای جای خود را در میان مردم با چنان امتیازی باز کنند که آنان نیز فرزندان خدای‌اند و سزاوار هرگونه احترام!

در دین مبین اسلام که با صراحت آیاتی زهره گداز آمده و به مسلمین از ابتلاء به این بلیه هشدار داده و می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا﴾ (۸۸) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا (۸۹) تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَنَخِرُّ الْجِبَالَ هَدًّا (۹۰) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (۹۱) وَمَا يُنْبِغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا﴾ = «و گفتند که [خدای] رحمان فرزند گرفته‌است حقا که چیزی زشت آوردید، نزدیک است آسمانها از این سخن پاره پاره شوند و زمین بشکافد و کوهها در افتند از اینکه برای (خدای) رحمان فرزندی خواندند و برای (خدای) رحمان سزاوار نیست که فرزندی گیرد» (مریم/۸۸-۹۲). و آیه ۳۵ همین سوره که می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ﴾ = «خدای را نسزد که فرزندی گیرد، منزه‌است او».

و دهها آیات دیگر مخصوصاً سوره مبارکه «قل هو الله أحد» که مسلمانان در هر روز بیش از ده مرتبه آن را در نمازهای واجب خود می‌خوانند مثنی محکم بر دهان کسانی‌است که برای خدا فرزند یا فرزندان قائل‌اند. لذا در این دین مقدس نمی‌توان انبیاء و اولیاء را به فرزندی خدا رسانید! اما غالیان که به طور حتم و یقین اینگونه عقیده را از یهودیت و مسیحیت گرفته و یا خود یهودی و مسیحی بوده و بعداً به صورت مسلمان در آمده‌اند نظیر همین عقاید را در دین اسلام وارد کرده‌اند تا همچنانکه گفتیم با غلو درباره پیشوایان دین، خود را به مقامی والاتر از دیگران به مردم تحویل داده و تحمیل کنند! پروردگار جهان در آیات شریفه قرآن در همانجا که ما را نیز در ردیف اهل کتاب مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ...﴾ = «در دین خود به نا حق غلو مکنید» (المائدة/۷۷). نهی شدید خود را دنبال کرده، می‌فرماید: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَصْلُوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ = «یعنی در دین خود از راه

غیر حق غلو مکنید و هواها و هوسهای گروهی که قبل از شما گمراه شدند و مردم بسیاری را نیز گمراه کردند و خود از راه روشن و راست به بیراهه گراییدند، متابعت ننمایید» (المائدة/۷۷).

به احتمال قوی بلکه به یقین حاصل است که وقوع و شیوع غلو در اسلام، از ناحیه یهود و نصاری است چنانکه تاریخ و کتب ملل و نحل چون «ملل و نحل» شهرستانی (متوفای ۵۴۸ هـ) و کتاب «المقالات و الفرق» سعد ابن عبد الله اشعری (متوفای ۳۰۱ هـ) و تاریخ «فرق الشیعة» أبو محمد حسن بن موسی نوبختی (متوفای ۳۱۰ هـ) و «التبصیر فی الدین» ابو المظفر اسفراینی (متوفای ۴۷۱ هـ) و کتاب «الفرق بین الفرق» عبد القاهر بغدادی (متوفای ۴۲۹ هـ) تماماً حاکی است که وقوع غلو در اسلام به وسیله «عبد الله بن سبأ» یهودی درباره علی بن ابی طالب - علیه السلام - صورت گرفت. هرچند در زمان ما کسانی در صدند که وجود «عبد الله بن سبأ» را منکر شوند و آن را اختراع «سیف بن عمرو» که یکی از روات تاریخ طبری است بشناسانند، در حالی که تاریخ طبری در قرن چهارم هجری نوشته شده است و ما داستان او را در کتبی که در قرنهای قبل از تاریخ طبری نوشته شده، دیده ایم. و اینک شرح غلاة را از کتاب «المقالات و الفرق» سعد بن عبد الله اشعری (متوفای ۳۰۱ هـ) که خود از بزرگان علمای شیعه اثنی عشری است، می آوریم :

وی در صفحه ۲۰ آن کتاب می نویسد: «وَأَوَّلُ مَنْ قَالَ مِنْهَا بِالْغُلُوِّ، وَهَذِهِ الْفِرْقَةُ تَسْمَى السَّبِيَّةَ أَصْحَابَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَبَأٍ» = «اولین طائفه ای که در اسلام قائل به غلو شدند فرقه سبائیه، یعنی اصحاب عبد الله بن سبأ نامیده می شوند». آنگاه «عبد الله بن سبأ» را معرفی کرده و داستان او را و عقایدی که ابراز داشته، شرح می دهد. سپس فرقه های غالبان را با عقائدشان تفصیل می دهد تا در صفحه ۴۱ موضوع تحلیل محرمات و تحریم واجبات را توسط غالبان شرح داده، می نویسد: «فَكَانَ أَوَّلُ مَا شَرَعَ لَهُمْ تَحْرِيمُ الْخِتَانِ!» یعنی اول باری که توسط مؤسس این مذهب از دوش غالبان برداشته شده این بود که ختنه را حرام کرده است !! تا آنجا که می نویسد: «وَزَعَمُوا أَنَّهُ أَحَلَّ لَهُمُ الْمَيْتَةَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ...» = «و

چنین می‌پنداشتند که او گوشت مردار و گوشت خوک را نیز حلال کرده‌است!!

این طوائف غالی در شیعه با عقائد عجیب غالیانه خود اعتقادات اسلامی و احکام حلال و حرام را متزلزل و ضایع کردند تا آنجا که در معرفی طائفه «منصوریه» از شیعه می‌نویسد:

ایشان معتقد اند آل محمد آسمان‌اند و شیعه زمین‌اند و اول ما خلق الله، عیسی است سپس علی بن ابی طالب علیه السلام!! که این عقیده به وضوح می‌رساند که مخترع آن مسیحی است. آنگاه در شرح عقاید ایشان می‌نویسد: «واستحلت جميع ما حرم الله، وقالوا لم یحرم الله علينا شیئاً تطیب به أنفسنا وتقوی به أجسادنا...» = «آنچه را که خدا در دین اسلام حرام کرده این طائفه از شیعه آن را بر خود حلال شمردند و گفتند چیزی را که ما خوش داریم و پیکرمان بدان نیرومند می‌شود خدا حرام نکرده‌است...»!! آنگاه فرقه «الخطابیة» را معرفی می‌کند و می‌نویسد: «فرقة منهم قالت أن جعفر بن محمد هو الله وأن أبا الخطاب نبیُّ مرسلٌ أرسله جعفر وأمر بطاعته! وأباحوا المحارم كلها من الزنا واللواط والسرقة وشرب الخمر...» = «فرقه‌ای از ایشان گفتند: جعفر بن محمد، خداست و ابو الخطاب پیامبری مرسل است... و همه محرمات را از زنا و لواط و دزدی و باده نوشی، حلال شمردند و نماز و زکات و روزه و حج را ترک کردند... الخ» آری انگیزه غلو برای همین است که معتقد به آن بتواند هرگونه حرام و منکری را مرتکب شود.

مرحوم «سعد بن عبد الله أشعري» (و همچنین مرحوم نوبختی که هر دو از بزرگان علمای شیعه می‌باشند) عقائد شیعیان خطابییه را شرح می‌دهد تا در صفحه ۵۳ می‌نویسد که طائفه‌ای از اینان «المعمّرين» اند که قائل‌اند «معمّر» خداست!! معمّر تمام شهوات را حلال کرد و در نزد او چیزی حرام نیست و می‌گفت خدا این چیز را برای این چیز خلق کرده‌است، پس چرا حرام باشد؟! سپس در صفحه ۵۹ «العلیائیة» را که تابعین «بشار الشعیری» هستند، معرفی می‌کند که این طائفه از غلاة شیعه در چهار شخص متوقف‌اند که آنان علی و فاطمه و حسن و حسین می‌باشند و اینان نیز در اباحه محرمات و تعطیل احکام و تناسخ با دیگر غلاة هم داستان‌اند و در صفحه ۸۱ عقائد «اسماعیلة خالصة» را که از غلاة «الخطابیة» اند

می‌آورد که آنان نیز اباحه محرمات را ظاهر کردند و همه چیز را برای خود مباح شمردند، و در صفحه ۸۵ اعتقاد عمومی اصحاب «ابی الخطاب» را می‌آورد که: «استحلوا مع ذلك استعراض الناس بالسيف وسفك دمائهم وأخذ أموالهم والشهادة عليهم بالكفر والشرك على مذهب البيهسية والأزارقة في الخوارج..» = «بنا به مذهب بیهسیه و ازارقه در خوارج، تعرض با شمشیر به مردم و ریختن خونشان و مصادره اموالشان و شهادت دادن به کافر و مشرک بودن آنان را حلال شمردند»!!

و در صفحه ۱۰۰ از غالیانی که قائل به امامت حضرت امام علی النقی (ع) بوده‌اند مباح بودن محارم چون مادر و خواهر و دختر را قائل بوده و لواط با مردان را حلال می‌شمردند و معتقد بودند که این خود تواضع و فروتنی و تذلل است در مفعول به، و به هر صورت فاعل و مفعول هر کدام یکی از شهوات و لذات را در می‌یابند!!

تمام طوائف غالیان یا اکثر آنها دارای چنین اعتقاداتی بوده‌اند و چنانکه بارها گفته‌ایم مقصودشان از نشر این عقائد اول تخریب اساس اسلام و بعد اباحه و تحلیل هر فعل حرام است. و در زمان ما که شیعه امامیه از عقائد زشت این غلاة پرهیز کرده‌اند و خود را از آنان جدا می‌دانند، از طریق دیگر راه ارتکاب گناه را بر خود گشوده‌اند و آن باب شفاعت است که آن را به وسعت آسمان و زمین به روی خود باز کرده‌اند و برای وصال به شفاعت، اعمالی را چون توسل و زیارات و عزاداری و نذورات و موقوفات به نام اموات و برای قبور ایشان، اختراع و ابداع کرده‌اند و به کلی از کتاب خدا دور و مهجور مانده به ساخته‌ها و پرداخته‌های غلاة قبل از خود خشنود و مسروراند.

شیعیان زمان ما خود را از طوائف شیعیان غالی که از آنان نام‌های مخصوصی در تاریخ باقی مانده‌است، جدا دانسته و به زبان و نه در عمل، از آنان اظهار برائت و بی‌زاری می‌نمایند. اما متأسفانه همان عقائد غالیان را با عباراتی دیگر در خود باقی نگه داشته‌اند!!

در زمان ما که به علت پیدایش مرامها و رژیمهای مخالف دین، چون کمونیسم و اگزیستانسیالیسم اساس ادیان متزلزل و اکثریت سکنه روی زمین ظاهراً بنا بر رژیمی که گرفته‌اند، بی‌دین‌اند و علت واقعی آن همین تجاوزات و تراوشات غالیانه متدینین است و اگر این انحرافات علاج نشود احتمال آن است که بنیان ادیان یکسره ویران شود. مع هذا هنوز

هم علماء و کسانی که خود را پاسدار دین می‌دانند به نشر همان خرافات و عقائد غالیانه حریص‌اند چنانکه اکثر کتب دینی از قبیل کتاب «أمرأه هستی وتجلی ولایت» و «ولایت کلیه» به فارسی و پاره‌ای از کتب عربی که در این زمان نشر می‌شود به بحث همان خرافات می‌پردازند و مجالس و منابر بسیاری برای ترویج و تبلیغ این خرافات، برپا می‌شود!

یکی از علمای زمان ما کتابی نوشته‌است بنام «الزام الناصب في إثبات الحجة الغائب» و خواسته‌است با مندرجات این کتاب مسأله غیبت و بقاء امام غائب را ثابت کند و چنانکه ناشر کتاب ادعا کرده‌است برای چاپ و نشر این کتاب، بزرگان علمای این عصر کمک و یاری کرده‌اند که اگر ما نام این بزرگان را در اینجا ببریم مسلماً مورد استعجاب خوانندگان خواهد بود. آنگاه در همین کتاب برای اثبات مدعای خود مطالبی را آورده‌است که حتی علمای شیعه زمان صفویه نیز از آن متنفر اند!!

مثلاً یکی از تمسکات، «خطبة البيان» و «خطبة التطنحية» است که مرحوم علامه مجلسی در جلد هفتم بحار (صفحه ۲۶۴) چاپ کمپانی صریحاً می‌نویسد: «ما ورد من الأخبار الدالة على ذلك كخطبة البيان وأمثالها فلم يوجد إلا في كتب الغلاة وأشباههم» = «آنچه از اخبار از قبیل خطبة البيان و نظایر آن که بر این معانی دلالت دارد، جز در کتب غلاة و امثالشان یافت نمی‌شود»

حال ما فقراتی چند از «خطبة البيان» و «خطبة التطنحية» که در این کتاب برای اثبات امام غائب شیعیان آمده و علمای بزرگ زمان ما به نشر آن کمک کرده‌اند (!! می‌آوریم تا دانسته شود که غالیان عصر ما در خرافات و غلو دست کمی از غالیان آن زمان که مورد نفرت و نفرین امامان بوده‌اند، ندارند. در این خطبه که بافندگانش ادعا کرده‌اند حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - آن را در بصره خوانده‌است، می‌گوید:

«أنا سرّ الخفيات... أنا مفيض الفرات... أنا مظهر المعجزات، أنا مكلّم الأموات، أنا مفرج الكربات، أنا محلل المشكلات...»، و پس از آنکه بسیاری از صفات الهی را به خود اختصاص می‌دهد، می‌گوید: «أنا أبو المهدي القائم في آخر الزمان» و از این جمله به بعد است که پس از پرسش مالک اشتر که می‌پرسد یا امیر المؤمنین این قائم از فرزندان تو چه وقت ظهور

می‌کند؟ می‌نویسد: «فقال: إذا زهق الزاهق وحقت الحقائق ولحق اللاحق.. وذرفت العيون وأغبن المغبون وشاط النشاط وحاط الهباط ... وقرض القارض ولمض اللامض». این عبارات بی‌معنای کاهنانه را دنبال یکدیگر می‌آورد تا آنجا که می‌گوید: «وساهم المستحیح ومنع الفلیح وكفكف الترویح وخذخد البلوع وتكلكل الهلوع وفدغد المدعور وندند الیدیجور ونكس المنشور وعبس العبوس وكسكس الهموس وأجلب الناموس ودعدع الشقیق وجرثم الأئیق...! الخ». شما را به خدا سوگند آیا اینها کلمات و عبارات خطی نهج البلاغه است؟ تو گویی فردی جنّ زده در عالم ناهشیاری و بی‌خردی بدون اختیار از وی این کلمات مهمل و ناهنجار صادر می‌شود!! عجب در این است که در صدر این روایت آن را از جناب «عبد الله بن مسعود» که از بزرگان صحابه رسول خداست نقل می‌کند که او روایت را به حضرت امیر المؤمنین می‌رساند که آن بزرگوار در مسجد بصره که بعد از جنگ جمل، آن حضرت بدان شهر و مسجد آن در آمده‌است این خطبه را خوانده‌است!! در حالی که «عبد الله بن مسعود» در سال ۳۳ هجری در زمان عثمان از دنیا رفت و در مدینه دفن شد و امیر المؤمنین در سال ۳۵ به خلافت رسید و جنگ جمل و ورود او به بصره پس از درگذشت او واقع شد! پس «عبد الله بن مسعود» کجا بود که چنین لا طائلات را - العیاذ بالله - از امیر المؤمنین شنید و برای دیگران نقل کرد؟! و چگونه امیر المؤمنین - علیه السلام - را که مردم بصره بعد از عثمان او را به خلافت قبول نداشتند و بر او خروج کردند (زیرا آن حضرت را قاتل عثمان یا حامی قاتلان او می‌دانستند و واجب القتال می‌شمردند) آنگاه چنین بزرگواری در مسجد بصره آمده و با چنین جماعتی اینگونه عبارات را بر زبان می‌آورد؟ تا آنجا که در خطبه تطنجیه، می‌بافد: «أنا مدبرها، أنا بانیها، أنا داحیها، أنا ممیتها، أنا محییها، أنا الأول، أنا الآخر، أنا الظاهر، أنا الباطن، أنا مع الكور قبل الكور... أنا مع اللوح قبل اللوح، أنا صاحب الأزیله الأولیه ... أنا مدبر العالم الأول حین لا سماؤکم هذه ولا غبراؤکم... فإلیّ یردُّ أمرُ الخلقِ غدأً بأمرِ ربّی... أنا أخلق وأرزق وأحیی وأمیت... أنا... أنا... الخ» (۱). اگر اینها ادعای خدایی نیست پس چیست؟ و اگر معتقدین به این ادعاها، غالی نیستند، پس کیستند؟ آیا واقعاً هیچ عقلی، فکری، شعوری، وجدانی، انصافی، حیائی در دنیا باقی نمانده‌است!!

این کلمات مهووع مسجّع را در این خطبه دنبال می‌کند تا آنجا که می‌گوید: «...أنا مبرجُ الأبراج وعاقد الرياح، ومفتّحُ الأفراج وباسط العجاج...!!» (۲).

آری وقتی دین نباشد و حیا را کنار نهند، این قبیل کلمات را که مستهجن‌ترین عبارات

از زبان فصیحترین بلغای عالم و مفخر دودمان آدم می‌بافند و آن را حجتی برای دعوتی و حلالی برای مشکلی قرار می‌دهند! ما از جاعلین و بافندگان این خطبه‌ها که یقیناً بی‌دین بوده‌اند یا لا اقل علاقه‌ای بدان نداشتند، تعجب نمی‌کنیم زیرا اینان هر که بوده‌اند باید ایشان را از دشمنان و بدخواهان دین اسلام شمرد و از دشمن توقعی نمی‌توان داشت! لیکن از کسانی که در کسوت روحانیت و در ردیف حافظین شریعت‌اند تعجب می‌کنیم که چرا این قبیل کفریات را نوشته و آن را به حساب خدمت به دین می‌گذارند؟! تعجب بیشتر ما از کسانی است که در این زمان خود را مرجع و مقلد شیعیان قلمداد می‌کنند و بدین سمت شهرت یافته‌اند و در عین حال به نشر این خرافات کمک می‌نمایند؟! و نیز از یهود که خدا را آنگونه کوچک و حقیر می‌شمردند که در بهشت آدم گردش می‌کرد و آدم می‌خواست خود را از نظر او در زیر درختان بهشت پنهان کند، یا با یعقوب در شبانه روزی به کشتی پرداخت، یا گوسالهٔ بریان ابراهیم را با دو ملک دیگر خورد!! و دنیا را چنان می‌پنداشتند که بیش از چهار هزار سال عمر ندارد و ابتدا و انتهایش طلوع و غروب خورشید از این دریا به آن دریاست و از نصاری که در آیهٔ ۱۳ باب ششم کتاب مقدس خود می‌نویسند ستارگان آسمان بر زمین ریختند مانند درخت انجیری که از باد سخت به حرکت آمده میوه‌های نارس خود را می‌افشاند! یا بر طبق مکاشفات یوحنا عرش خدا را آن چنان کوچک می‌شمارند که بیست و چهار تخت در آن نصب است و بر هر تختی پیری نشسته است که بر سر هر یک تاجی زرین است و خدا مانند سنگ یشم و عقیق است و قوس و قزحی در گرد تخت او شباهت به زمرد دارد و از این قبیل مزخرفات و لا طائلات!

اگر چنین ملت‌هائی قائل باشند که خدا را فرزندان و پسرانی است و دربارهٔ عیسی (ع) غلو کنند که او فرزند نخست خداست، چندان تعجب نمی‌کنیم زیرا در چنین مکتبی مردمانی بهتر از این تربیت نمی‌شوند!

تعجب ما از کسانی است که دعوی مسلمانان می‌کنند و کتاب آسمانی آنها قرآن کریم است که خدا را در منتهای عظمت می‌ستایند و درک ذات او را محال می‌شمارد و او را بر تمام عالم هستی محیط و غالب و شاهد می‌داند: ﴿وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ﴾ = «او پروردگار تو بر هر چیز نگاهبان است» (سبأ / ۲۱)، ﴿..أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾ = «همانا خدا بر هر چیز احاطه دارد» (فصلت / ۵۴)، ﴿..إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ = «همانا

خداوند شاهد هر چیزی است» (الحج ۱۷) و عالم را بدان و سعت و عظمت می‌ستاید که تمام آسمانها و زمین در نزد کرسی همچون حلقه‌ انگشتی است در بیابانی وسیع و کرسی با تمام عظمتش در نزد عرش همچون حلقه‌ انگشتی است در بیابان وسیع. و امروز که علوم کیهانی هیئت آسمانی را آنچنان عظیم و بی‌نهایت می‌داند که پس از اختراع رادیو تلسکوپ «ارسی بوئر» واقع در «پورتوریکو» که قطر عدسی آن سیصد متر است و وقتی پشت آن می‌نشینند برای مطالعه‌ یک «گواذ» (= جرم آسمانی) سر خود را با دو دست می‌گیرند که مبادا عقل از سرشان رفته و دیوانه شوند! زیرا از «گواذ»های دور دست تا زمین ۹ میلیاردها سال نوری فاصله‌ است^(۳). برای طی مسافتی که از یک «گواذ» تا عدسی رادیو تلسکوپ «ارسی بوئر» فاصله‌ است، نه هزار میلیون سال لازم است که نور این مسافت را طی کند!! و این در عالمی است که میلیونها کهکشان هیئت عالم را تشکیل می‌دهند و هر کهکشانی دارای خورشیدهاست که بسا خورشیدهایی باشند که خورشید ما در مقابل آن چون شمعی در مقابل آفتاب به نظر آید و مسافت کهکشانی که خورشید ما از خانواده‌ آن است آن اندازه‌ است که خورشید با چنان سرعتی که در حرکت انتقالی خود دارد بیش از پانصد میلیون سال لازم است که دور این کهکشان را بپیماید!!

آری ما در چنین زمان و چنین دنیائی زندگی می‌کنیم آیا ننگ نیست که در چنین زمان کسانی از مسامانان یافت شوند که معتقد باشند که افرادی از بشر «أنا مُبْرَجُ الأبراج ... ومفتَّح الأفرج»^(۴) بوده و ادعا کرده‌اند که: «أنا مدبر العالم الأول حين لا سماؤكم هذه ولا غبراؤكم... فإلىَّ يُرَدُّ أمرُ الخلقِ غداً بأمرِ ربِّي... أنا أخلق وأرزق وأحيى وأميت» = حتی هنگامی که این آسمان و زمین شما نبوده تدبیر کننده‌ عالم من بوده‌ام ... کار همه‌ مخلوقات به من باز می‌گردد و من می‌آفرینم و من روزی می‌دهم و حیات می‌بخشم و می‌میرانم»!!! و یا به اصطلاح، دستدارانشان درباره‌ آنها چنین ادعا کنند!؟

در حالی که تاریخ زندگانی آنها که در مرأی و منظر هزاران نفر بوده و همه، آنها را دیده‌اند که با افراد دیگر چندان تفاوتی از حیث احتیاجات نداشته‌اند و آنان نیز چون دیگران متولد شده‌اند و چون دیگران طفل شیرخوار بوده‌اند و چون دیگران دچار عوارض حیات گشته، گرسنه و تشنه و بیمار شده، خوابیده‌اند و برخاسته‌اند و به زن و فرزند محتاج و مشغول بوده‌اند هر چند از لحاظ فضل و علم و تقوی از سایرین بالاتر بوده‌اند اما چنان نبوده که در نوع بشر به هیچ وجه نظیری نداشته‌اند و اگر هم فرضاً بی‌نظر بوده‌اند باری بشر بوده‌اند و به مفاد آیات

شریفه قرآن به پیغمبر اسلام که از تمام آنها بهتر و بالاتر بوده است خدای متعال فرمان داده است که به مردم ابلاغ کند که او حتی برای خود دارای هیچگونه قدرت و اختیاری نیست: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ...﴾ = «من مالک هیچ نفع و ضرری برای خود نیستم مگر آنچه را که خدا خواسته است» (الأعراف/۱۸۸) و در آیه ۴۹ سوره یونس همین آیه را با مقدم داشتن کلمه «ضرراً» تکرار نموده است.

اساساً این چه حماقت است که ما بندگان برگزیده خدا را که برای هدایت ما برانگیخته شده اند تا راه صواب و خطا را به ما بنمایانند و باید از ایشان در هر گفتار و کردار متابعت کنیم و گرنه در پیشگاه برانگیزاننده ایشان مسؤول و معاقب خواهیم بود، راه متابعت ایشان را گذاشته، به گزافگویی و غلو پردازیم و خود را به منجلاب کفر و شرک اندازیم؟!

هرگاه ایشان دارای چنان قدرت و قوت بودند که چنین و چنان کنند در آن صورت از طرف پروردگار عالم امر به متابعت ایشان ظلمی بزرگ و عملی بسیار قبیح بود. زیرا اگر به طفلی امر کنند که تو باید در سرعت سیر متابعت سیر اتومبیل یا هوا پیمانی، بدیهی است چنین امری خلاف عقل بلکه بسیار ظالمانه است! آیا می توان تصور کرد که پروردگار حکیم و عادل، ما را امر به متابعت از امامی کند که خود گفته است: «أنا مدبر العالم الأول حين لا سماؤکم هذه ولا غیراؤکم = «من زمانی که زمین و آسمان شما موجود نبود، مدبر عالم بودم»!! من خلق می کنم و من روزی می دهم و من می میرانم یا سایر ادعاها که در این خطبه ها و بسیاری از احادیث مجعول هست. هرگز. هرگز. معاذ الله معاذ الله. «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا».

چنانکه در بخش اول این کتاب گفته ایم اینگونه افکار و عقاید از جانب متکبران جاهل است که عار دراند از اینکه پیغمبر و امامشان بشری باشد که می خورد و می آشامد و می خوابد و مقاربت می کند و مریض می شود و می میرد. لذا مدعی اند که پیشوایان آنان سامع اصوات و قاضی حاجات و شافی عاهات و محیی اموات و از این قبیل مزخرفات است و لذا آن بزرگواران از رهبری قابل پیروی، به صورت یک معشوق خیالی و معبود ایده آلی در می آیند! شیعیان امروز که به ظاهر ادعا می کنند که ما از غُلاة و بنانیه و خطابییه و مغیرییه و بشیرییه و اسماعیلییه و قرامطه نیستیم و حتی از شیخییه و صوفیه ابراز برائت می کنند،

متأسفانه عقاید و افکار همان غلاة که مورد لعنت و نفرین امامان - علیهم السلام - بوده‌اند در لابلای عقاید و افکار اینان، پنهان بلکه به طو آشکار در جریان و سریان است.

کار إشاعه و انتشار اینگونه عقاید تا بدانجا کشیده‌است که چنانکه دیدیم همان خطبه‌های البیان و تطنجیه که حتی علمای شیعه صفوی آنها را نمی‌پذیرفتند، در قرن بیستم و زمانی که عقاید صحیح دینی هم مورد طعن و طرد اکثریت مردم روی زمین است، به نام الزام خصم و اثبات حجت چاپ کرده و انتشار می‌دهند. و چنانکه می‌بینیم قدما و بزرگان شیعه که هر چه باشد با ائمه - علیهم السلام - مربوط و محشور بوده‌اند و بهتر از همه آنها را دیده و شناخته‌اند مع هذا عقایدی که آنان درباره‌ی ایشان داشته‌اند، مورد قبول این دور افتاده‌گان از حق و حقیقت نیست و صریحاً در کتب خود می‌نویسند که آنچه را شیعیان صدر اول درباره‌ی ائمه (ع) غلو می‌پنداشته‌اند امروز از ضروریات مذهب شیعه‌است!! چنانکه گفتیم مرحوم شیخ «عبد الله مامقانی» مؤلف کتاب بزرگ «تنقیح المقال فی أحوال الرجال» در بیش از ده جای آن کتاب این مدعی را تأیید و تجدید کرده‌است (۵).

کسی به این ملای آخر الزمان نگفته و نمی‌گوید که جناب آقا! مگر بعد از پیغمبر اسلام، پیغمبری آمده و پس از آن امامان، امامی به پا خاسته یا فرشته‌ای بر شما نازل شده و گفته‌است که عقاید غلو آمیز آن روز که به فرمایش خود امامان بدتر از عقاید یهود و نصاری و مجوس و مشرکین است باید امروز جزو ضروریات مذهب شود؟! چرا؟! برای اینکه چون امروز اساس ادیان متزلزل است باید با این چرندها بیشتر آبروی دین ریخته شود و اکنون که پیشرفت علوم وسعت عالم و عظمت آفریننده‌ی آن را میلیونها مرتبه بیش از آن زمان معرفی می‌کند و در عین حال نقص و عجز بشر را در برابر دستگاه عظیم آفرینش، میلیونها مرتبه حقیرتر نشان می‌دهد و مطالب کتاب «عیون المعجزات» و «مدینه المعاجز» و امثال آن بیش از همه وقت مورد مسخره و استهزاء طبقه فهمیده و فاضل قرار گرفته باز هم باید اصرار داشت که آن عقاید سخیفه جزو ضروریات مذهب شیعه‌است؟! با اینکه در نظر عقل و شرع بزرگترین معصیت و مصیبت‌بارترین جنایت شرک است باز هم باید همان عقائد شرک‌آلود بلکه شرک صریح و جلی در عقاید ما باقی بماند و از قول امام ادعا شود که «أنا أخلق وأنا أرزق وأنا أحيي وأميت...» = «من می‌آفرینم و روزی می‌دهم و زنده می‌کنم و می‌میرانم» که شرک جاهلیت به مراتب از این کمتر بود، در دین اسلام و به نام مذهب شیعه ترویج نمود تا

طائفة شیعه از تمام طوائف و مذاهب اسلامی در دنیا خوارتر و بی مقدارتر باشد؟ تا جایی که سایر مسلمانان این طائفه را مشرک دانسته و خون و مال و ناموس آن را بر خود حلال شمارند و به هر طریقی که بتوانند از بدنامی این گروه استفاده کرده، زنان و دخترانشان را به عنوان کنیز در بین خود خرید و فروش کنند؟ در اصرار به این گونه عقاید و انتشار آن تاکنون چه نتیجه خوبی گرفته‌اید که باز هم از آن همان نتیجه را انتظار دارید؟!

آیا توسیع مسأله ولایت و تضییق و انحصار آن به یک یا چند نفر و گسترش موضوع شفاعت و تعمیم آن و اختراع زیارت و ابداع عزاداری و روضه‌خوانی چه چیز بر فرّ و شکوه شما افزوده‌است و جز خصومت همکیشان و گستاخی در عصیان و تضییع اموال فراوان و تحقیر و توهین مردم فهمیده دنیا به خودتان، چه طرفی بسته‌اید و در انتظار چه فتحی نشسته‌اید؟! عقیده شیعه امروزی نه تنها از عقاید غلاة زمان ائمه - علیهم السلام - که منشأ اصلی آن عقاید یهود و نصاری و مجوس بوده مایه گرفته‌است بلکه با عقاید سخیفه ملل دیگر نیز آمیخته و ممزوج است چنانکه مطلعین می‌دانند که در مصر قدیم مردم عقیده به خدایانی چون اوزیریس و اوزیس داشته و به خدایان متعدد معتقد بوده‌اند که از آن جمله «آمون» را برتر از تمام خدایان می‌دانستند «آمون» به عقیده مصریان قدیم خدای خدایان بود. اما «اوزیریس» که خدای مرگ بود با اینکه او از زیردستان «آمون» به شمار می‌آمد مع هذا در عقیده مصریان او مقتدرتر از خدای خدایان بود و بر مردم قدرت بیشتری داشت. لذا مردم مصر قدیم در هنگام عهد و پیمان و امر اهانت و خیانت، متخلف را به قدرت قاهره «اوزیریس» حواله می‌کردند! شما می‌دانید که عین این عقیده در مردم ما درباره حضرت عباس و امامزاده داوود و شاه چراغ و امثال آن دیده می‌شود که عوام قسم به خدا را باور نمی‌کنند اما قسم به حضرت عباس باور کردند! از خدا نمی‌ترسند اما برای حضرت عباس و رقیه و سکینه نذر، بیش از خدا است! در حالی که کتاب آسمانی آنان در بیش از صد آیه از این قبیل عقاید صریحاً نهی کرده و آنان را بدین روش مذمت و ملامت می‌کند و فرموده: ﴿قُلْ مَنْ بَدِئَهُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿المؤمنون/ ۸۸-۸۹﴾ = یعنی به این مردم بگو در دست چه کسی ملکوت و فرمانروایی تمام هستی است و تنها اوست که پناه می‌دهد و به او پناه داده نمی‌شود (یعنی کسی نمی‌تواند به دیگری پناه برد تا از کیفر و عقاب خدا مصون ماند)

اگر شما می‌دانید؟ به زودی خواهند گفت: خدا (باز آفرین به آن بت پرستانی که در جواب این سؤال فوراً می‌گفتند خدا! ولی جامعه ما هرگز چنین سؤالی را به زودی چنین جوابی نخواهن داد) بگو (ای محمد) پس چرا مسحور شده‌اید (چون کسانی که جادو شده‌اند نمی‌توانند از عقل و قدرت خود استفاده کنند). و می‌فرماید: ﴿وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ﴾ (النحل/۵۶) = یعنی «برای چیزها و کسانی که خود اینان نمی‌دانند آنها چه و چه کاره‌اند بهره‌ای از آنچه روزی ایشان کرده‌ایم قرار می‌دهند (نذر می‌کنند، وقف می‌کنند، آنان را در کسب خود شریک می‌کنند! شرکت با حضرت عباس و امام رضا!) به خدا سوگند هر آینه شما (که مسلمان اید و می‌بینید اینان چنین عمل می‌کنند و آنان را از این عمل باز نمی‌دارید و به طریق حق هدایت نمی‌کنید) پرسیده خواهید شد و در پیشگاه خدا مسؤول اید از آنچه به دروغ و افتراء می‌بافید».

از ترس همین مسؤولیت است که ما خود را در چنین زمانی که کفر و بدعت و شرک و الحاد از هر زمانی در میان جامعه ما بیشتر است، به زحمت انداخته و ضربات تهمت و بهتان و حتی ضرب و قتل را بر خود خریده‌ایم تا در پیشگاه پروردگار جهان مسؤول اعمال این تبهکاران نباشیم و از تکفیر و تبعید و ضرب و تهدید غالیان و حامیان ایشان، باک نداریم چه یقین داریم که جهاد بزرگی را بر عهده گرفته‌ایم و هرچه میدان جهاد از لشکر کفر انبوه‌تر باشد موجب افتخار و سرافرازی مجاهدی است که قدم در این میدان گذاشته و یقیناً اجر او در پیشگاه پروردگار بسیار بزرگ و عظیم خواهد بود که ﴿... فَاسْتَبَشِّرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (التوبة/۱۱۱) ﴿... وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ (هود/۸۸).

اینک می‌پردازیم به ذکر غلاتی که مورد نفرین ائمه - سلام الله علیهم أجمعین - هستند که این مقدمه برای معرفی آنان بوده است.



غلاة بزرگترین آفات و خبیثترین نکبات

وجود و پیدایش غلاة در دین اسلام از بزرگترین آفات و مرگبارترین بلیات بوده است که موجب و موجد این همه موهومات و خرافات گردیده و روی چهره نورانی حقایق دین را پوشانیده است و ائمه بزرگوار - سلام الله علیهم اجمعین - بیش از همه از این خطر بزرگ ترسیده و مسلمان را از آن ترسانیده اند. و احادیث و اخبار زیادی در مذمت این گروه بدبنیاد از ایشان صادر گردیده است که تنها در کتاب رجال «أبو عمرو کشی» بیش از ۲۴ حدیث آمده است. علامه مامقانی آن احادیث را در کتاب «مقباس الهدایه» (ص ۸۸) جمع آوری کرده است. و ما پاره‌ای از آن را از کتب معتبره شیعه در اینجا می‌آوریم.

۱- در امالی مرحوم شیخ طوسی (ص ۲۶۴) از عبد الرحمان بن مسلم از فضل بن یسار روایت شده که حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: «احذروا علی شبابکم الغلاة لا یفسدوهم، فإن الغلاة شر خلق الله، یصغرّون عظمة الله، ویدعون الربوبية لِعباد الله، والله إن الغلاة شر من اليهود والنصارى والمجوس والذین أشركوا» = «جوانان خود را از غالیان بر حذر دارید که ایشان را فاسد نکنند زیرا که غلاة بدتراند از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین». (پس غلاة حتی از مشرکین هم بدترند). آنگاه حضرت اضافه کرد: «إلینا یرجع الغالی فلا نقبله، و بنا یلحق المقصر فنقبله» = «غالی (که ممکن است از غلو خود برگردد) به نزد ما می‌آید (اما ما دیگر) او را قبول نمی‌کنیم و مقصر (یعنی آن کس که در معرفت ما تقصیر و کوتاهی داشته است) به ما ملحق می‌شود و ما او را می‌پذیریم».

عرض شد یابن رسول الله این چگونه می‌شود؟ فرمود: «لأن الغالی قد اعتاد ترک الصلاة والزکاة والصیام والحج، فلا یقدر علی ترک عاداته، وعلی الرجوع إلى طاعة الله عزّ و جلّ أبداً، وإن المقصر إذا عرف عمل وأطاع» = «غالی چون عادت کرده است به ترک نماز و زکات و روزه و حج، دیگر قادر بر ترک عادت خود نیست و هرگز نمی‌تواند به طاعت خدا برگردد. (وچنانکه قبلاً گفته‌ایم منظور غالیان همین است که به وسیله شفاعت ائمه و

محبت ایشان از مؤاخذه مصون باشند) اما مقصر چون دانست ، عمل و اطاعت می کند».

۲- نوادر راوندی آورده است که حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - فرمود: «أَلَا وَإِنَّهُ يَهْلِكُ فِيَّ مِحْبٌ مَفْرُطٌ يُقَرِّظُنِي بِمَا لَيْسَ فِيَّ، وَمُبْغِضٌ يَحْمِلُهُ شَنَائِي عَلَى أَنْ يَبْهَتَنِي» = «دو کس درباره من هلاک می شوند یکی دوستدار گزافکار که درباره من چیزهایی می ستاید که در من نیست و دیگری دشمنی که دشمنی وی با من او را وا می دارد که به من اهانت کند».

و نیز فرموده است: «يَهْلِكُ فِيَّ رَجُلَانِ مُحِبٌّ مَفْرُطٌ وَبَاهِتٌ مُفْتَرٌّ» و این مانند آن فرمایش حضرت است که می فرماید: «هَلَكَ فِيَّ رَجُلَانِ مُحِبٌّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالٍ» = «دو کس در مورد من هلاک شدند دوست غلو کننده و دشمن بدخواه» (نهج البلاغه، حکمت ۱۱۷ و ۴۶۹).

مضمون تمام این فرمایش ها یکی است.

۳- در اعتقادات صدوق آمده است که حضرت رضا - علیه السلام - همواره در دعای خود به خدا عرض می کرد: «اللهم إني بريء من الحول والقوة ولا حول ولا قوة إلا بك. اللهم إني أعوذ بك وأبرأ إليك من الذين ادّعوا لنا ما ليس لنا بحق. اللهم إني أبرأ إليك من الذين قالوا فينا ما لم نقله في أنفسنا. اللهم لك الخلق ومنك الرزق وإيّاك نعبد وإيّاك نستعين. اللهم أنت خالقنا وخالق آبائنا الأولين وآبائنا الآخرين. اللهم لا تليق الربوبية إلا بك ولا تصلح الإلهية إلا لك فالعن النصارى الذين صغروا عظمتك والعن المضاهئين لقولهم من بريتك. اللهم إنا عبيدك وأبناء عبيدك لا نملك لأنفسنا نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حياة ولا نشورا. اللهم من زعم أننا أرباب فنحن منه براء ومن زعم أن إلينا الخلق وعلينا الرزق فنحن براء منه كبراءة عيسى ابن مريم عليه السلام من النصارى. اللهم إنا لم ندعهم إلى ما يزعمون فلا تؤاخذنا بما يقولون واغفر لنا ما يدعون ولا تدع على الأرض منهم دياراً إنك إن تذرهم يضلوا عبادك ولا يلدوا إلا فاجراً كفاراً» = «خدایا من بیزارم از جهت حول و قوه به سوی تو و هیچ حول و قوه ای نیست مگر با تو ، خداوند من بیزاری می جویم به سوی تو از کسانی که درباره ما چیزیهایی را ادعا می کنند که ما را در آن حقی

نیست و خود را در آن به حق نمی‌دانیم ، خدایا من بیزارم از کسانی که چیزهایی دربارهٔ ما می‌گویند که ما از آن در خود مان، اطلاع نداریم، خدایا آفرینش و امر هر دو مرتو راست و ما تنها تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌جوییم. خداوند تو آفرینندهٔ ما و آفرینندهٔ پدران نخستین و پدران آخرین ما هستی، خداوند پروردگاری جز برای تو شایسته نیست و خدایی جز ترا نمی‌شاید.

خداوند نصاری را که عظمت تو را کوچک شمرده‌اند (زیرا کار خدایی را برای خلق خدا قائل شدند) لعنت کن و نیز لعنت نما کسانی از آفریدگان خود را که قائل به گفتاری شبیه گفتار آنان شدند ، خدایا ما بندگان و فرزندان بندگان تو هستیم که برای خود (تا چه رسد به دیگران) مالک هیچگونه سود و زیان و مرگ و زندگی و رستخیز نیستیم. خدایا کسانی را که دربارهٔ ما چنان تصور می‌کنند که آفرینش و روزی دادن به دست ماست ، ما از آنان بیزاریم چنانکه عیسی - علیه السلام - از نصاری بیزاراست. خداوند ما این غُلاة را بدانچه می‌پندارند ، دعوت نکرده‌ایم ، پس ما را به گفتار ناهنجار آنان مؤاخذه مکن و آنچه اینان دربارهٔ ما تصور می‌کنند ، بر ما بیامرز و از اینان کسی را بر روی زمین مگذار که از آنان جز فاجر و کافر تولید نخواهد شد».

در پاره‌ای از نسخه‌ها جملهٔ «وَلَا تَدْعَ عَلَى الْأَرْضِ...» هست و در پاره‌ای نیست. چنانکه می‌بینید این نفرین حضرت رضا - علیه السلام - شامل همین گفتاری است که آیه الله العظمی مدعی است که ائمه چنین و چنان اند و ادعای او را در قسمتهای گذشته آوردیم.

۴- در اُمالی طوسی و سایر کتب معتبرهٔ دیگر مذکور است که أصبغ بن نباته روایت می‌کند که حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - به خدا عرض می‌کرد: «اللهم إني بريءٌ من الغلاة كبراءة عيسى ابنِ مريم من النصارى، اللهم اخذهم أبدأً، ولا تنصر- منهم أحدًا» = «پروردگارا من مانند حضرت عیسی بن مریم از غالیان بیزارم ، خداوند آنها را تا ابد خوار فرما و هیچ یک از ایشان را یاری مفرما».

۵- در رجال کشی از عبد الصمد بن بشیر روایت است که اصحاب اُبی الخطاب در کوفه بانگ برداشتند لَبَّيْكَ يَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ! راوی گوید من بر حضرت صادق وارد شدم و آن

حضرت را بدین واقعه خبر دادم حضرت به سجده افتاد و سینه خود را به زمین چسپانید و سخت گریه می کرد در حالی که با انگشت مبارک اشاره می کرد چند مرتبه گفت: «بَلْ عَبْدُ اللَّهِ قِنٌ دَاخِرٌ» = «من بنده ضعیف و ذلیل خدا هستم». آنگاه سر از سجده برداشت در حالی که اشکهای او بر ریش مبارکش جاری بود. من پشیمان شدم که چرا آن حضرت را به این پیشآمد خبر دادم و عرض کردم فدایت شوم این ماجرا به تو مربوط نیست. حضرت فرمود: ای مصادف (نام راوی مصادف است) اگر عیسی ساکت می شد از آنچه نصاری درباره او گفتند بر خدا لازم بود که گوش او را کر و چشم او را کور کند و اگر من از آنچه أبو الخطاب درباره من گوید ساکت شوم بر خدا لازم است که گوش مرا کر و چشم مرا کور کند!!^(۶).

۶- در «عیون أخبار الرضا» و در جلد هفتم بحار الأنوار (ص ۲۴۶) از ابو هاشم جعفری روایت است که از حضرت رضا سؤال کردم از غُلاة و مفوضه؟ حضرت فرمود: «الغلاة كفارٌ والمفوضه مشركون، مَنْ جالسهم أو خالطهم أو آكلهم أو شاربهم أو واصلهم أو زوّجهم أو تزوّج منهم أو آمنهم أو ائتمنهم على أمانة أو صدّق حديثهم أو أعانهم بشرط كلمة خرج من ولاية الله عز وجل وولاية رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وولایتنا أهل البيت». یعنی غالیان کافر و مفوضه مشرک اند (غالی کسی است که ائمه را از حد بشریت بالاتر ببرد و مفوضه کسی است که معتقد باشد امر خلق و رزق به دست ائمه است یعنی آن نسبتهایی که کتاب امراء هستی به ائمه داده است) کسی که با ایشان همنشینی یا آمیزش یا همخوراکی یا هم نوشی یا مواصلت کند یا به ایشان زن دهد یا از ایشان زن بگیرد یا آنان را امین و یا قبول امانت ایشان کند، یا گفته های آنان را تصدیق کند یا به نیم کلمه ایشان را کمک و یاری نماید از دوستی خدای عز و جل و دوستی ما خارج می شود.

عجب این است که در زمان ما هر کس به چنین گفتاری یعنی ولایت تکوینی و تصرف ائمه - علیهم السلام - در تدابیر امور قائل نباشد، ولایت او را ناقص بلکه او را سنی و وهابی و بدتر از آن ناصبی می دانند!!!

خدایا ما اکنون گرفتار چنین مردمانیم که از کفریات و شرکیات ایشان همچون امامان خود - سلام الله علیهم أجمعین - بیزاریم و ائمه خود را جز هادیان راه خدا و راویان صدوق

گفتار رسول الله نمی دانیم و همان دعای حضرت رضا (ع) را درباره اینان عرض می کنیم :
 «رَبَّنَا لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنْهُمْ دِيَّارًا».

۷- رجال کشی از ابو حمزه ثمالی از حضرت علی بن الحسین زین العابدین - علیه السلام - روایت کرده است که فرمود : «لعن الله من كذب علينا، إني ذكرت عبد الله بن سبأ فقامت كل شعرة في جسدي، لقد ادعى أمراً عظيماً، ما له لعنه الله؟ كان عليّ ﷺ والله عبداً لله صالحاً، أخو رسول الله ﷺ، ما نال الكرامة من الله إلا بطاعته لله ولرسوله، وما نال رسول الله ﷺ الكرامة من الله إلا بطاعته له» = «خدا لعنت کند کسانی را که دروغ بر ما می بندند من عبد الله بن سبأ را یادآور شدم هر مویی که در بدن من بود سیخ شد و واقعاً این شخص امر بزرگی را ادعا کرد ! خدا او را لعنت کند ، علی بنده صالح خدا بود و برادر رسول خدا بود وی بدین کرامت نائل نشد مگر به فرمانبرداری و اطاعتش از خدا و رسول او ، و رسول خدا - صلی الله علیه وآله - نیز به آن همه کرامت نائل نشد مگر به اطاعتش از خدا»^(۷).

این فرمایش حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - سنگی است به دهان آیه الله العظمی که در صفحه ۲۴ کتاب خود نوشته است : کمال نهائی از نظر باصطلاح ولایت در اهل بیت عصمت که سرشت آنها از نور پاک است کسبی نبوده بلکه ذاتی و موهوبی است !! و یا در صفحه ۳۵ می نویسد : بر خلاف اولیای خدا که این مقام و موقعیت را به وسیله ممارست و تمرین و طی مراحل مقدماتی پیدا نمی کنند بلکه چنانکه گوشزد نموده ایم ، موهوباتی است الهی که از بدو وجودشان بنا بر تقدیر و مشیت سبحانی در آنان نهفته است !! اینان چون از صراط مستقیم و از شاهراه عقل و قرآن دور افتاده اند هر موهومی را مستمسک عقیده خود قرار می دهند از قبیل قرائت قرآن علی - علیه السلام - در حین ولادت و حال اینکه ده دوازده سال بعد از ولادت آن حضرت ، قرآن بر پیغمبر نازل شده و به صراحت می فرماید : ﴿... بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾ = «با آنچه از این قرآن به تو وحی کردیم که همانا پیش از این از بی خبران بودی» (یوسف/۳) و می فرماید: ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَرْتَابِ الْمُبْتَلُونَ﴾

= «تو پیش از این قرآن هیچ چیز نمی خواندی و به دست خود نمی نوشتی که [اگر نه چنین بود] اهل باطل تردید و شبهه می کردند» (العنکبوت/۴۸) و می فرماید: ﴿مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ...﴾ = «تو نمی دانستی کتاب آسمانی و ایمان چیست» (الشوری/۵۲). اینها آیاتی است که صریحاً بی اطلاعی پیغمبر را از قرآن، قبل از وحی می رساند.

اما این شوربختان گمراه با یک حدیث چرند که معلوم نیست ساخته و پرداخته کدام غالی بی ایمان یا معاون شیطان است، در موضوع ولادت علی - علیه السلام - آورده اند که پیغمبر خدا فرموده است: «علی در هنگام ولادت اذان گفت: (و حال اینکه اذان در سالهای بعد از هجرت تشریح شد) و کتب آسمانی انبیای سلف را خواند و سپس قرآن را از اول تا آخر خواند همچنانکه من امروز حافظم!»! شما می بینید که با قبول این چرندها انسان در چه چاله ها و دره های ضلالت می افتد که نجات از آنها ممکن نیست. ما چون متن این حدیث را بر خلاف عقل صریح و آیات روشن قرآن می دانیم متعرض سند و ضعف آن نمی شویم زیرا این حدیث که در «روضه الواعظین» ابن فثال آمده است، به قدری چرند است که انسان حتی از بیان آن شرم می کند، زیرا در این کتاب حدیثی نقل شده که مضمون آن این است که پیغمبر خدا قابله فاطمه بنت اُسد در هنگام ولادت امیر المؤمنین بوده که جبرئیل به آن حضرت گفته است ای محمد دست خود را دراز کن و آن حضرت چنین کرده است! در حالی که در همین «روضه الواعظین» حدیثی بر خلاف آن هست که امیر المؤمنین در خانه کعبه متولد شده است و احادیث دیگر از داستان مثرم عابد و رفتن ابو طالب به نزد وی. و موهوماتی که در این حدیث دیده می شود صرف نظر از سند حدیث که راویان آن، همه مجهولین و غلات اند. متن آن بر بطالانش بهترین شاهد است. با مطالعه این احادیث مخالف یکدیگر در یک کتاب، معلوم نمی شود که امیر المؤمنین (ع) در خانه کعبه متولد شده است یا در خانه ابو طالب و قابله امیر المؤمنین (ع) چهار زن بهشتی بوده اند یا رسول خدا ﷺ؟! (۸). این غالیان احمق این قبیل مطالب بی سروته را جزو فضایل مولا شمرده اند!! و می خواهند با این چرندها و مزخرفات موضوع تصرف علی را در کون و مکان ثابت کنند!!؟ نتیجه قبول این احادیث چه خواهد بود؟ جز اینکه بگوییم با قرآن خواندن علی در حین ولادت که چندین سال قبل از بعثت رسول الله ﷺ بوده، علی اگر خدا نبوده است حد اقل افضل از رسول الله است!! زیرا قرآن، نادانی و بی اطلاعی رسول خدا و اعراب جاهلیت را در مطالب قرآنی، یکسان

می‌شمارد ، آنجا که می‌فرماید : ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا...﴾ = «همانا آن از اخبار غیب است که به سویت وحی می‌کنیم که پیش از این نه تو می‌دانستی و نه قومت» (هود/۴۹) و چنین عقیده‌ای که علی را افضل از رسول خدا ﷺ بدانند کفر یا مساوی و مساوق کفر است و هرگاه علی قبل از نزول آیات برای رسول خدا قرآن خوانده باشد ، از جمله آیات قرآن داستان إفک عایشه است که در صفحات قبل آوردیم. پس پیغمبر قبل از وقوع آن قضیه ، آیات سوره نور را در تزکیه و تطهیر عایشه از علی شنیده است و بی گناهی عایشه بر وی مسلم شده است. پس دیگر آن حیرت و فکرت آن جناب در این موضوع چه بوده است؟ و از این خیمه شب بازی چه می‌خواسته است؟! و خود علی که در این پیشامد طلاق عایشه را به رسول خدا پیشنهاد می‌کرد و حتی کنیز عایشه را برای ابراز حقیقت تهدید نمود ، برای چه بود؟ و صدها قضایای دیگر که قرآن کریم حاوی آن است. از همه اینها گذشته صدور این اعمال که لا بد اسمش معجزه است چه فایده‌ای داشته است؟! علی - علیه السلام - چرا این معجزه‌ها را به پیغمبر ، نشان می‌داده است پیغمبر که منکر فضائل علی نبود؟! دیگر آنکه دلالت دارد قرآن پیش از نزول بر قلب مبارک پیامبر اکرم (ص) بر علی نازل شده بود !! و بر آن حضرت از زمان ولادت وحی نازل می‌شد که صریحاً بر خلاف اجماع علمای شیعه است !

شما را به خدا هیچ احمقی حاضر می‌شود این قبیل مطالب را به عنوان عقیده دینی بپذیرد و اساس اعتقادات خود را بر پایه چنین موهوماتی بگذارد؟! خدا ما و جمیع مسلمانان را از این موهومات و خرافات و از شر غلاة که بدترین آفات اند ، نجات بخشد و به دین صحیح و صراط مستقیم الهی که دین اسلام و پیروی قرآن است ، هدایت فرماید.

گفتگو در آفات غلاة بود که این گروه بدمال آن قدر در آزار رسول و آل او - علیهم السلام - کوشیدند که به کرات از جانب آن بزرگواران مورد طعن و نفرین قرار گرفتند. اینکه به روایت ذیل توجه فرمایید:

۸- شیخ کشی - رحمه الله علیه - در رجال خود (ص ۴۵۲) و علامه مجلسی در جلد هفتم بحار الأنوار (ص ۲۲۰) چاپ کمپانی می‌نویسند : «قال أبو الحسن علي بن محمد بن قتيبة ومما وقع عبد الله بن حمدويه البيهقي وكتبته من رقعته: أن أهل نيسابور قد اختلفوا في

دینهم و خالف بعضهم بعضاً و یکفر بعضهم بعضاً و بها قومٌ يقولون إن النبي ﷺ عرف جميع لغات أهل الأرض ولغات الطيور وجميع ما خلق الله وكذلك لا بد أن يكون في كل زمان من يعرف ذلك ويعلم ما يضمّر الإنسان ويعلم ما يعمل أهل كل بلاد في بلادهم و منازلهم، وإذا لقي طفلين فيعلم أيهما مؤمن وأيها يكون منافقاً، وأنه يعرف أسماء جميع من يتولاه في الدنيا وأسماء آبائهم وإذا رأى أحدهم عرفه باسمه من قبل أن يكلمه. ويزعمون جُعِلْتُ فِدَاكَ أن الوحي لا ينقطع والنبي ﷺ لم يكن عنده كمال العلم ولا كان عند أحد من بعده وإذا حدث الشيء في أي زمان كان ولم يكن علم ذلك عند صاحب الزمان أو وحى الله إليه وإليهم! فقال: كذبوا لعنهم الله وافتروا إثماً عظيماً» = «ابو الحسن على بن محمد بن قتيبه می گوید: از جمله توقیعاتی که درباره «عبد الله بن حمدويه بیهقی» صادر شده و من از آن رونویسی کرده‌ام آن است که اهل نیشابور در دین خود اختلاف کرده و با یکدیگر مخالفت نموده به تکفیر یکدیگر پرداختند، در نیشابور جماعتی هستند که قائل اند به اینکه پیغمبر (ص) جميع لغات مردم روی زمین و زبان پرندگان و جميع آفریدگان خدا را می‌داند و ناچار در هر زمانی باید کسی باشد که اینها را بداند و باید آن کس آنچه در ضمیر هر کس می‌گنجد و اهل هر شهر و بلدی آنچه در شهر خود و منزل خود می‌کنند، بداند و همچنین هرگاه با دو طفل ملاقات می‌کند بداند که کدام یک از آن دو مؤمن و کدام یک منافق خواهد بود و باید نام کسانی را که او را دوست می‌دارند بداند و نام پدرانشان را نیز بداند و چون هر یک از آنها را دید او را پیش از آنکه با وی سخن گوید به نام بشناسد. فدایت شوم اینان می‌پندارند که وحی هیچ‌گاه منقطع نمی‌شود و در نزد پیغمبر کمال علم نیست و در نزد هیچ کس که بعد از اوست نیز چنین علمی نیست، و هرگاه در زمانی پیشامدی رخ دهد که علم آن در نزد صاحب الزمان نباشد خدا همان وقت به او وحی خواهد کرد. در جواب این پرسش‌ها توقیعی از امام صادر شد که چنین بود: دروغ می‌گویند خدا ایشان را لعنت کند. اینان افتراء یافته و گناه عظیمی مرتکب شدند». این توقیع و نفرین شامل تمام کسانی است که در باره امام یا پیغمبر اینگونه عقیده دارند و به چند حدیث ضعیف که از غالیان در کتبی مانند «بصار الدرجات» و «کافی» و عموم مردم و حتی آیات عظام (!!) را گمراه کرده‌اند!

۹- در رجال کشی (ص ۱۹۶) از عبد الرحمن بن کثیر روایت است که روزی حضرت صادق - علیه السلام - به اصحاب خود فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ الْمَغِيرَةَ بْنَ سَعِيدٍ وَلَعَنَ يَهُودِيَةَ كَانِ يَخْتَلِفُ إِلَيْهَا يَتَعَلَّمُ مِنْهَا السَّحْرَ وَالشَّعْبِذَةَ وَالْمَخَارِيقَ، إِنَّ الْمَغِيرَةَ كَذَبَ عَلَى أَبِي الْكَائِنَةَ فَسَلَبَهُ اللَّهُ الْإِيمَانَ، وَإِنْ قَوْمًا كَذَبُوا عَلَيَّ مَا لَهُمْ أَذَقَهُمُ اللَّهُ حَرَّ الْحَدِيدِ، فَوَاللَّهِ مَا نَحْنُ إِلَّا عِبِيدُ الَّذِي خَلَقْنَا وَاصْطَفَانَا مَا نَقْدِرُ عَلَى ضَرْ وَلَا نَنْفَعُ إِنْ رَحِمْنَا فَبِرَحْمَتِهِ وَإِنْ عَذَبْنَا فَبِذُنُوبِنَا، وَاللَّهُ مَا لَنَا عَلَى اللَّهِ مِنْ حِجَّةٍ وَلَا مَعْنَا مِنْ اللَّهِ بَرَاءَةٌ وَإِنَّا لَمَيْتُونَ وَمَقْبُورُونَ وَمُنْشَرُونَ وَمَبْعُوثُونَ وَمَوْقُوفُونَ وَمَسْئُولُونَ، وَيَلَهُمْ مَا لَهُمْ لَعْنَهُمُ اللَّهُ فَلَقَدْ آذَا اللَّهُ وَأَذَا رَسُولَهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي قَبْرِهِ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ)، وَهَا أَنَا ذَا بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ لَحْمَ رَسُولِ اللَّهِ وَجِلْدَ رَسُولِ اللَّهِ أَبَيْتَ عَلِيٍّ فَرَأَيْتَ خَائِفًا وَجَلًّا مَرْعُوبًا، يَأْمَنُونَ وَأَفْزَعُ وَيَنَامُونَ عَلَى فَرْشِهِمْ وَأَنَا خَائِفٌ سَاهِرٌ وَجَلٌّ، أَتَقَلِّقُ بَيْنَ الْجِبَالِ وَالْبَرَارِيِّ، أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِمَّا قَالَ فِي الْأَجْدَعِ الْبَرَادِ عَبْدِ بَنِي أَسَدٍ أَبُو الْخَطَّابِ لَعَنَهُ اللَّهُ، وَاللَّهُ لَوْ ابْتَلَوْا بَنِي وَأَمْرَانَهُمْ بِذَلِكَ لَكَانَ الْوَاجِبُ أَلَّا يَقْبَلُوهُ فَكَيْفَ وَهُمْ يَرُونِي خَائِفًا وَجَلًّا أَسْتَعْدِي اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَأَتَبَرَّأُ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ، أَشْهَدُكُمْ أَنِّي أَمْرٌ وَلَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَمَا مَعِيَ بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ، إِنْ أَطَعْتَهُ رَحِمَنِي وَإِنْ عَصَيْتَهُ عَذَّبَنِي عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ أَشَدَّ عَذَابَهُ» = «خدا لعنت کند مغیره بن سعید را و خدا لعنت کند آن زن یهودی را که مغیره با او آمد و شد می کرد و از او سحر و شعبده می آموخت ، همانا مغیره بر پدر من (= حضرت باقر) دروغ بست پس خدا ایمانش را از وی سلب کرد ، گروهی هم بر من دروغ بستند اینان چرا چنین می کنند؟ خدا حرارت آهن را به ایشان بچشانند به خدا سوگند ما جز بندگان خدایی که ما را آفرید و برگزید ، نیستیم. ما قادر به هیچ نفع و ضرری نیستیم. اگر ما را رحمت کند از رحمت خود اوست و اگر ما را عذاب کند به سبب گناهان خود ماست. به خدا سوگند ما را بر خدا چنین حجتی نیست و با ما از جانب خدا هیچ برائت و برات آزادی نیست. ما نیز چون دیگران می میریم و در قبر افکنده می شویم ، و محشور و بر انگیزخته می شویم و

در نزد پروردگار بازداشته می‌شویم ، و از اعمالی که انجام داده‌ایم ، پرسش می‌شویم ، وای بر ایشان خدا آنان را لعنت کند هرآینه موجب ناخرسندی خدا است و رسول خدا را در قبرش آزرده و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و محمد بن علی را نیز. اینک من در میان شما هستم از گوشت و پوست رسول خدا هستم در فراش خود ترسان و بیمناک و هراسان می‌خوابم و آنان ایمن اند در حالی که من می‌ترسم و آنان بر فراش خود آسوده می‌خوابند در حالی که من بیمناک و بیدار و هراسان در میان کوهها و بیابانها مضطرب و سرگردان. به سوی خدا بیزاری می‌جویم از آنچه این مرد أجدع (= دماغ بریده) أسدی یعنی أبو الخطاب درباره من می‌گوید ، خدا لعنت کند او را ، به خدا سوگند اگر ایشان به وسیله ما آزمایش می‌شدند و ما آنها را امر می‌کردیم بدین گونه اعتقادات ، بر ایشان واجب بود که آن را از ما نپذیرند پس چگونه است که اینان مرا در حالی می‌بینند که ترسان و هراسانم ، من از خدا یاری و کمک می‌طلبم در مبارزه با آنان و به سوی خدا بیزاری می‌جویم از ایشان ، براتی از جانب خدا نیست ، اگر من او را اطاعت کنم به من رحم می‌کند و اگر او را نافرمانی کنم مرا عذابی سخت خواهد کرد».

ملاحظه می‌کنید که در این عبارات چگونه امام بزرگوار تمام این ترهاتی را که غالیان زمان ما نیز درباره ایشان و شفاعت و توسل و سایر موهومات دارند ، تکذیب می‌کند. باید هم چنین باشد زیرا در حالی که پیغمبر بزرگوار در آیات شریفه قرآن با تأکید تهدید می‌شود که : ﴿... لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ = « اگر شرک بورزی بی گمان کار [خیرت] تباہ شود و البته از زیانکاران باشی» (الزمر/۶۵)، بعد از آنکه از زبان او می‌فرماید : ﴿ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ = « ای پیامبر) بگو من می‌ترسم اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ» (الأنعام/۱۵، یونس/ ۱۵، الزمر/ ۱۳) باید امام جعفر صادق (ع) نیز چنین باشد. زیرا خدای متعال را با هیچ کس قرابت و نسبتی نیست : ﴿ لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ = «به دلخواه شما و دلخواه اهل کتاب (= یهود و نصاری) نیست ، هر کس عمل بدی کرد بدان مجازات می‌شود و جز خدا برای خویش دوست و یاوری نیابد» (النساء/ ۱۲۳).

و از مضمون عبارات شریفه حدیث معلوم است که بیزاری آن حضرت از این اقوال غلوآمیز است که غالبان زمان آن بزرگوار انتشار داده و به یادگار برای زمان ما گذاشته‌اند!!
لعنة الله عليهم لعناً وبيلاً.

۱۰- أيضاً در رجال کشی (ص ۲۵۴) در گفتگوی جعفر بن واقد و کسانی از اصحاب أبو الخطاب، گفته است مقصود از آیه شریفه: «فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ» امام است، حضرت صادق (ع) فرموده است: «لا والله لا يؤولني وإياه سقف بيت أبداً، هم شر من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا، والله ما صغر عظمة الله تصغيرهم شيء قط، إن عزيراً جال في صدره ما قالت فيه اليهود فمحا الله اسمه من النبوة، والله لو أن عيسى أقر بما قالت النصارى لأورثه الله صمماً إلى يوم القيامة، والله لو أقررت بما يقول في أهل الكوفة لأخذتني الأرض، وما أنا إلا عبد مملوك لا أقدر على شيء ضر ولا نفع» = «به خدا سوگند نه چنین است، من و او هرگز در زیر یک سقف جای نگیریم، آنان از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدتر اند به خدا سوگند با این کوچک کردنشان، هرگز چیزی از عظمت خدا را کوچک نمی‌کنند، همانا عزییر از آنچه یهود درباره او گفتند: «عزیر ابن الله» در سینه‌اش چیزی خطور کرد خدا نام او را از ردیف پیغمبران محو کرد، بخدا سوگند اگر عیسی بدانچه نصاری درباره او گفتند: «مسیح پسر خداست» اقرار می‌کرد خدا تا روز قیامت کری و گمنامی نصیب او می‌کرد، به خدا سوگند اگر من نیز اقرار کنم بدانچه اهل کوفه می‌گویند: «امام خدای روی زمین است» زمین مرا فرو خواهد برد، همانا من نیستم جز بنده مملوکی که قادر بر ضرر چیزی یا نفع چیزی نیستم.»

در این جمله شریفه «فمحا الله اسمه من النبوة» = «خداوند نامش را از زمره انبیاء محو فرمود» یک معنای دقیق و عالی نیز خفته است و آن اینکه معنای عصمت که غالبان درباره امامان و به تبعیت از این عقیده درباره پیغمبران قائل اند، نیز صحیح نیست زیرا جناب عزییر به علت آنچه درباره خود تصور نمود، نامش از ردیف پیغمبران محو شد. پس عصمت آنچنانی نیز پایه‌ای از عقل و نقل ندارد. و همچنین عبارت «و اگر عیسی چنین می‌کرد خدا او را چنان می‌کرد!» نیز رساننده همین معنی است.

۱۱- در کتاب احتجاج طبرسی (ج ۲ / ص ۲۳۴) از حضرت رضا (ع) حدیثی است درباره قائلین به الوهیت امیر المؤمنین که در پایان حدیث می‌فرماید: «أوليس عليّ كان أكلاً في الأكلين وشارباً في الشاربين وناكحاً في الناكحين ومحدثاً في المحدثين وكان مع ذلك مصلياً خاضعاً بين يدي الله ذليلاً وإليه أوهاً منياً؟ أفمن هذه صفته يكون إلهاً؟؟ فإن كان هذا إلهاً فليس منكم أحدٌ إلا وهو إلهٌ لمشاركته له في هذه الصفات الدالات على حدوث كل موصوف بها» = «مگر علی (ع) نبود که مانند دیگران می‌خورد و مانند دیگران می‌آشامید و چون دیگران با زنان نکاح و مقاربت می‌کرد و همچون دیگران جُنُب می‌شد، و با تمام این احوال نمازگذاری خاضع بود که در مقابل خدا ذلیلانه و با آه و افسوس و انابه می‌ایستاد پس اگر کسی که صفاتش چنین باشد، خدا می‌شود هیچ کدام از شماها نیست جز اینکه خداست! زیرا در این صفاتی که دلالت دارند که هر موصوفی که بدین صفات است حادث است شما هم شرکت دارید (پس شما هم خدایید!!؟). می‌بینید که چگونه جنابش، جد بزرگوارش حضرت علی (ع) را به صفاتی می‌ستاید که در افراد بشر ممکن است نظایر بسیاری داشته باشد.»

باز در رجال کشی (ص ۱۰۰) آورده‌است که پاره‌ای از دانشمندان گفته‌اند که عبد الله بن سبأ یهودی بود و اسلام آورد و اظهار ولایت علی می‌کرد اما در واقع بر یهودیت خود باقی بود. او آنچه که درباره یوشع بن نون قائل بود در حال اسلامش نیز بعد از وفات رسول خدا درباره علی قائل شد. وی نخستین کسی است که عقیده به وجوب امامت علی (ع) را شهرت داد و از دشمنان او اظهار برائت کرد و مخالفان او را به کفر نسبت داد. از اینجاست که مخالفین شیعه می‌گویند که اصل تشیع و رفض از یهودیت اخذ شده‌است. (پایان فرمایش کشی).

۱۲- در بحار الأنوار (ج ۷ / ص ۳۳۲) چاپ کمپانی به نقل از «عیون اخبار الرضا» (باب ۲۸، فیما جاء من الأخبار المتفرقة) از ابراهیم بن ابی محمود روایت می‌کند که: «قال: قلت للرضا عليه السلام: يا ابن رسول الله! إن عندنا أخباراً في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام وفضلکم أهل البيت وهي من رواية مخالفیکم ولا نعرف مثلها عنکم أفندین بها؟؟ فقال:

یا ابن ابی محمود! لقد أخبرني أبي عن أبيه عن جده عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبْدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ عَبْدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبْدَ إِبْلِيسَ يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ! إِنْ مَخَالَفْنَا وَضَعُوا أَخْبَاراً فِي فِضَائِلِنَا وَجَعَلُوهَا عَلَى أَقْسَامٍ ثَلَاثَةً أَحَدُهَا الْغُلُوُّ وَثَانِيهَا التَّقْصِيرُ فِي أَمْرِنَا وَثَالِثُهَا التَّصْرِيحُ بِمِثَالِبِ أَعْدَائِنَا فَإِذَا سَمِعَ النَّاسُ الْغُلُوَّ فِيْنَا كَفَرُوا شِيعَتِنَا وَنَسَبُوهُمْ إِلَى الْقَوْلِ بِرَبُوبِيَّتِنَا وَإِذَا سَمِعُوا التَّقْصِيرَ اعْتَقَدُوهُ فِيْنَا وَإِذَا سَمِعُوا مِثَالِبَ أَعْدَائِنَا بِأَسْمَائِهِمْ ثَلَبُونَا بِأَسْمَائِنَا وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ إِذَا أَخَذَ النَّاسُ يَمِينًا وَشِمَالًا فَالْزِمِ طَرِيقَتِنَا فَإِنَّهُ مَنْ لَزِمَنَا لَزِمَنَا وَمَنْ فَارَقَنَا فَارَقَنَا إِنْ أَدْنَى مَا يَخْرُجُ الرَّجُلُ مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ يَقُولَ لِلْحِصَاةِ هَذِهِ نَوَاةٌ ثُمَّ يَدِينُ بِذَلِكَ وَيَبْرَأُ مَنْ خَالَفَهُ يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ احْفَظْ مَا حَدَّثْتُكَ بِهِ فَقَدْ جَمَعْتُ لَكَ فِيهِ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» = «ابراهیم بن ابی محمود گفت: به حضرت رضا - علیه السلام - عرض کردم ای فرزند رسول خدا در نزد ما اخباری از فضائل امیر المؤمنین (ع) و فضیلت شما اهل بیت موجود است که آن اخبار از روایت مخالفان شماست و ما مانند آنها را در نزد شما نشناخته و ندانسته ایم، آیا به آنها معتقد باشیم؟ حضرت فرمود: ای پسر ابی محمود پدرم مرا خبر داد از جدم که رسول خدا (ص) فرمود: هر که گوش دل به گوینده ای دهد در حقیقت او را پرستیده است پس اگر گوینده سخن از خدا بگوید، این شنونده، خدا را پرستیده است و اگر آن گوینده سخن از ابلیس بگوید این شنونده ابلیس را پرستیده است! آنگاه حضرت فرمود: ای پسر ابی محمود همانا مخالفان ما اخباری در فضائل ما وضع کردند و آن را بر سه قسمت کردند یکی از آن سه قسمت غلو است (که ما را از حد بشری بالا بردند) و قسمت دوم آن کوتاهی در امر ماست (ما را از حد یک مسلمان هم پایین تر آوردند) و قسمت سوم آن تصریح به بدگوئی از دشمنان ماست. پس هرگاه مردم اخبار غلو درباره ما را بشنوند، شیعیان ما را تکفیر می کنند و آنان را به اعتقاد به ربوبیت ما نسبت می دهند و هرگاه تقصیر درباره ما را بشنوند آن را درباره ما معتقد می شوند و هرگاه مثالب دشمنان ما را با نام و نشان بشنوند ما را بانام و نشان دشنام دهند در حالی که خدای - عز و جل - می فرماید: کسانی را که غیر خدا را می پرستند دشنام دهید تا آنان خدا

را از روی دشمنی و نادانی دشنام ندهند (الانعام / ۱۰۸). ای پسر ابی محمود همین که مردم راه راست و چپ را گرفتند تو ملازم طریقه ما باش به جهت اینکه هر کس ملازم ما باشد ما نیز ملازم او هستیم و کسی که از ما مفارقت جوید ما نیز از او مفارقت جوییم ، همانا کمترین چیزی که شخص را از ایمان خارج می کند آن است که به سنگریزه بگوید که این هسته است ، آنگاه بدان معتقد شود و از مخالف خود بیزاری جوید. ای پسر ابی محمود حفظ کن آنچه تو را حدیث کردم. بدان ، هر آینه خیر دنیا و آخرت را در آن برایت جمع کردم».

می بینید که امام (ع) چگونه می ترساند کسی را که می گوید سنگریزه هسته است و بدان معتقد شود یعنی قائل شود به اینکه انسان فوق انسان است و بشر کار ملک می کند ، تا چه رسد که کار خدا کند !؟

۱۳- در خصال صدوق (ص ۶۴) چاپ اسلامیة آمده است : « قال أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليها السلام: أذني ما يخرجُ به الرجلُ عن الإيمان أن يجلس إلى غالٍ فيستمع إلى حديثه ويصدقُه على قوله، إن أبي حدثني عن أبيه عن جدِّه عليه السلام أن رسول الله ﷺ قال: صنفان من أمتي لا نصيب لهما في الإسلام، الغلاة والقدرية» = «حضرت صادق (ع) فرمود : کمترین چیزی که شخص را از ایمان خارج می کند آن است که در کنار فردی غالی بنشیند و به حدیث او گوش دهد و گفتار او را تصدیق کند ، همانا پدرم حدیث کرد از پدرش و آن جناب از جدش (ع) که رسول خدا (ص) فرمود : دو صنف از امت من بهره ای از ایمان ندارند : ۱- غالیان ، ۲- قدریان».

۱۴- علامه مامقانی در کتاب «مقباس الهدایه» (ص ۸۹) حدیثی از حضرت أبو الحسن - علیه السلام - آورده است که حضرت صادق (ع) فرمود : «ما أنزل الله سبحانه وتعالى آيةً في المنافقين إلا وهي فيمن يتحل الشيع» = «خدای سبحانه هیچ آیه ای در مورد منافقین نازل نکرده است مگر اینکه شامل کسانی می شود که خود را در ردیف شیعیان در آورده اند».

پس با این همه احادیث که در مذمت غلاة آمده است و مذاهب باطله ای که به نام طوائف شیعه پیدا شده است چون مذهب کيسانيه، و اسماعيليه، و حربيه، و هاشميه، و رزاميه، و فطحيه، و سمطيه، و ناووسيه، و واقفه، و زبديه، و بتریه، و جارودیه، و سلیمانیه، و صالحیه،

و خطابیّه، و بیانیّه، و بنانیّه، و مخمّسه، و علیائیّه، و نصّیریّه، و شریفیه، و مفوّضه، و امثال آنها... (برای تفصیل و اطلاع بر مذاهب آنها باید به کتب ملل و نحل رجوع کرد) هر چند از این فرقه‌ها امروز جمعیت مشهوری جز فرقه زیدیه و اسماعیلیه در روی زمین نیست. اما هر چه باشد آثار و اقوال آن فرقه‌هاست. زیرا گذشته از اینکه اختلاط و امتزاج فرقه‌های شیعه با یکدیگر امری ممکن بلکه ناگزیر بوده‌است و بسیاری از رجال شیعه مدت‌ها در مذاهب مختلف بوده و اخیراً به مذهب تشیع گرویده‌اند و یا از مذهب حق منصرف و به مذهب باطل روی آورده‌اند چنانکه فی المثل درباره معلی بن خنیس گفته‌اند که او اول مغیری مذهب بوده یعنی از اصحاب «مغیره بن سعید» بوده که نفرین امام درباره او گذشت^(۹). سپس دعوت به «محمد بن عبد الله نفس زکیه» (ره) می‌نمود و به همین اتهام مأخوذ و مقتول شد. این شخص را شیخ طوسی از اصحاب حضرت صادق - علیه السلام - شمرده‌است و معلی احادیث از آن حضرت روایت کرده‌است و همچنین کسان دیگری که قبلاً دارای مذاهب باطله بوده‌اند و اخیراً به مذهب حق گرویده‌اند یا بالعکس. علاوه بر اینها صاحبان مذاهب باطله سعی داشته‌اند که مذهب حق را نیز آلوده به عقاید خود کنند چنانکه در رجال کشی (ص ۱۹۶) از یونس از هشام بن الحکم روایت شده‌است که او از حضرت صادق (ع) شنیده‌است که می‌فرمود: «کان المغیره بن سعید یتعمّد الکذب علی ابي، ویأخذ کتب اصحابه، وکان اصحابه المستترون بأصحاب ابي يأخذون الکتاب من اصحاب ابي فیدفعونها إلى المغیره فکان یدسّ فیها الکفر والزندقه ویسندها إلى ابي ثم یدفعها إلى اصحابه فیأمرهم أن یشوها فی الشیعة، فکلما کان فی کتب اصحاب ابي من الغلو فذاک ما دسه المغیره بن سعید فی کتبهم» = «مغیره بن سعید عمداً دروغ بر پدرم (= حضرت باقر) می‌بست و اصحاب او در میان اصحاب پدرم مستتر و مخفی بودند، اصحاب او کتب اصحاب پدرم را می‌گرفتند و به مغیره می‌دادند او در آنها هرچه از جنس کفر و زندقه بود وارد کرده و سند آن را به پدرم متصل می‌کرد، آنگاه آن کتابها را به اصحاب خود رد می‌نمود و دستور می‌داد که آنها را در بین شیعه بپراکنند، پس آنچه را که در کتب اصحاب پدرم از مطالب غلوآمیز هست همانهایی است که مغیره بن سعید در کتابهای آنها دس و جعل کرده‌است».

پس منشأ و منبع اینگونه احادیث معلوم شد که از کجاست و چه اشخاص آنها را ساخته

و پرداخته‌اند. از سوی دیگر شیعیان نیز از کثرت و شدت ارادتی که به خاندان نبوت و اهل بیت پیامبر داشته‌اند هر سخنی که به نام آنان گفته می‌شد، پذیرفته‌اند و کمتر اتفاق افتاده که در صحت و سقم احادیث منسوبه به ائمه - علیهم السلام - دقت کرده باشند و در صدد تنقیح و تصحیح آن بر آمده باشند و چنانکه خود آن بزرگواران پیش بینی کرده‌اند، گویی خدا عقل را از آنان گرفته‌است! چنانکه در رجال کشی (ص ۱۷۹) در ذیل احوال «أسلم مکی» مولای محمد بن الحنفیه آورده‌است که حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - می‌فرمود: «لو كان الناس كلهم لنا شيعة لكان ثلاثة أرباعهم لنا شكاكاً والربع الآخر أحمقاً» = «اگر همه مردم شیعه ما بودند هر آینه سه چهارم آنان نسبت به ما شکاک بودند و یک چهارم دیگر احمق بودند»!!! دقت در حدیث شریف بسیاری از مجهولات را روشن می‌کند!!

چنین مردم خوشباوری که هرچه را بشنوند همین که نام امامی را بر روی آن گذاشته باشند باور کنند و آن را ملاک عقیده و اعمال خود قرار دهند، هر چند مخالف صریح قرآن باشد، بدیهی است که در نزد امامان که از زیرکان و زبندگان عقلای جهان اند هرگز مقبول نخواهند بود و چنین کسانی هرگز مورد محبت و علاقه آن بزرگواران نخواهند شد زیرا آنان خود اعقل عقلا بوده و به عاقلان علاقمندند. چنانکه در «مشکوة الأنوار» طبرسی (ص ۲۱۴) این حدیث شریف آمده‌است: «عن أبي عبد الله عليه السلام: إنا لنحب من شيعتنا من كان عاقلاً ففياً حليماً مدارياً صدوقاً وفياً» = «ما از شیعیان خود کسانی را دوست می‌داریم که عاقل و فهمیده و دانشمند و بردبار و سازگار و راستگو و وفادار باشند». در امالی شیخ مفید (ص ۱۳۳، مجلس ۲۳) نیز چنین حدیثی با عبارت ذیل از حضرت صادق - علیه السلام - روایت شده‌است که فرمود: «إنا لنحب من شيعتنا من كان عاقلاً ففياً حليماً مدارياً صبوراً صدوقاً وفياً». ثم قال: إن الله تبارك وتعالى خصّ الأنبياء عليهم السلام بمكارم الأخلاق فمن كانت فيه فليحمد الله على ذلك ومن لم تكن فيه فليتضرّع إلى الله تبارك وتعالى وليسأله. قال: جُعِلت فداك! وما هي؟ قال عليه السلام: «الورع والقنوع والصبر والشكر والحلم والحياء والسخاء والشجاعة والغيرة والأمانة» = «من از شیعیانمان کسی را دوست دارم که عاقل، فهمیده، دانا، بردبار، پایدار، شکبیا، راستگو، وفادار بوده باشد،

همانا خدای تبارک و تعالی پیغمبران را به مکارم اخلاق اختصاص داد پس کسی که در او اینگونه اخلاق بود باید خدا را بر آن سپاس گذارد و آن کسی که در او نیست باید به خدای تعالی تضرع کرده و از وی درخواست کند، راوی گفت فدایت شوم آن اخلاق کدام است؟ حضرت فرمود: پرهیزکاری و قناعت و صبر و شکر و بردباری و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و امانت».

چنانکه قبلاً هم در ذیل بحث ولایت و مودت مؤمنان با یکدیگر گفتیم: محبت و مودت مؤمنین با یکدیگر همان سنخیتی است که در اعمال حسنه با یکدیگر دارند. و محبت علی و اولاد علی (ع) در حقیقت همان محبت و علاقه به حقایق دین و اعمال حسنه و خصائل فاضله است که علی و فرزندانش مظهر بارز آن اند. پس حب علی یعنی حب ایمان به خدا، زیرا علی از بزرگترین مؤمنین به خدا بود و حضرتش مظهر اتم ایمان بود. حب علی (ع) از بزرگترین مؤمنین به قیامت بود. چنانکه خدا درباره او و خانواده اش و نظایر ایشان می فرماید: ﴿...وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ = «آنان می ترسند از روزی که شرش همه را فراگیرنده است». (الإنسان / ۷)، و بالاخره حب علی یعنی حب صلاه و زکات و مساوات و نصرت مظلوم و سرکوبی ظالم و حب عدالت و فضایل عالیة انسانی که علی (ع) بزرگترین مظهر این صفات عالیه بود. و گر نه دوستی موهومی که و هم پرستان و خیال پروران مدعی آن اند، منشأ هیچ خیری نخواهد بود.

سنخیت و تجانس، افراد را محبوب حقیقی یکدیگر می کند و سایر محبوبیتها چیزی نیست و بسا که منشأس مادیت باشد. شیعیان علی یعنی دوستداران عدالت و امانت و عفت و تقوی و چنانکه طبرسی در «مشکوة الأنوار» از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که آن حضرت می فرمود پدرم برای من حدیث کرده که شیعیان ما اهل بیت، همیشه از بهترین مردم بودند اگر فقیهی بود از ایشان بود و اگر مؤذنی بود از ایشان بود و اگر امامی بود از ایشان بود و اگر سرپرست یتیمی بود از ایشان بود و اگر صاحب امانتی بود از ایشان بود و اگر..... و اگر..... پس چنین باشید تا ما را نزد مردم محبوب کنید نه آن چنان که ما را در نزد مردم مبعوض نمایند!

در جلد یازدهم بحار الأنوار به نقل از «إرشاد» مفید از ابن شهاب از زهری روایت کرده است که: «حدثنا علي بن الحسين عليه السلام وكان أفضل هاشمي أدر كناه قال: أحبونا

حب الإسلام فما زال حبكم لنا حتى صار شيئاً علينا» = «ما را چنان دوست دارید که اسلام دستور داده که مسلمانان را دوست بدارید تا پیوسته دوستی شما نسبت به ما زینت ما باشد نه اینکه از حدّ بگذرد و ننگی شود بر ما».

در مناقب ابن شهر آشوب (ج ۴، ص ۱۶۲) از «حلیة الأولیاء» آورده است که یحیی بن سعید گفت: «سمعت علی بن الحسین علیه السلام يقول واجتمع علیه أناس فقالوا له ذلك القول یعنی الإمامة فقال: أحبونا حب الإسلام فإنه ما برح بنا حبكم حتى صار علينا عاراً، و فی رواية الزهري: ما زال حبكم لنا حتى صار شيئاً علينا» = «شنیدم حضرت علی ابن الحسین - علیه السلام - را که سخن می گفت در حالی که مردم در پیرامون آن حضرت اجتماع کرده بودند و گفتگو موضوع امامت بود پس آن حضرت فرمود: ما را دوست داشته باشید آنگونه دوستی که سببش اسلام است (یعنی همانگونه که مسلمانان باید یکدیگر را دوست داشته باشند چنانکه در بحث ولایت گذشت)، اینگونه دوستی پایان ناپذیر است تا وقتی که از حدّ بگذرد و بر ما ننگی شود». هم چنانکه دوستی غلاة ننگی است برای آن بزرگواران.

و نیز از آن بزرگوار در کتاب رجال کشی (ص ۱۱۱) از خالد کابلی روایت شده است که می گفت: «سمعت علی بن الحسین (ع) يقول: إن اليهود أحبوا عزیزاً حتى قالوا فيه ما قالوا فلا عزیز منهم ولا هم من عزیز، وإن النصارى أحبوا عيسى حتى قالوا فيه ما قالوا فلا عيسى منهم ولا هم من عيسى، وأنا على سنة من ذلك إن قوماً من شيعتنا سيحبوننا حتى يقولوا فينا ما قالت اليهود في عزیز وما قالت النصارى في عيسى ابن مريم فلا هم منا ولا نحن منهم» = «همانا یهود عزیز را دوست داشتند تا اینکه درباره او گفتند آنچه گفتند پس نه عزیز از ایشان است و نه ایشان از عزیز اند و نصاری عیسی را دوست داشتند تا اینکه درباره او گفتند آنچه گفتند پس نه عیسی از ایشان است و نه ایشان از عیسی. ما اهل بیت نیز بر چنین سنتیم همانا به زودی گروهی از شیعیان ما را دوست خواهند داشت تا اینکه درباره ما بگویند آنچه یهود درباره عزیز و نصاری درباره عیسی مدعی شدند، پس نه ایشان از ما

هستند و نه ما از ایشان».

یهود دربارهٔ عَزِيز گفتند که او پسر خداست و نیز نصاری دربارهٔ عیسی چنین ادعائی کردند. بدیهی است در میان مسلمانان چنین ادعائی دربارهٔ کسی نخواهد شد که بگویند فلان پسر خداست. زیرا آیات قرآن به صراحت اینگونه ادعاها را رد کرده است و مسلمانان در هر شبانه روزی حد اقل پنج مرتبه در رکعات نماز می خوانند ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ = «خدا فرزندی ندارد و فرزند کسی نیست». پس آنچه ممکن است دربارهٔ ائمه (ع) بگویند همین عقائد سخیفه است که آنان را مدبر کون و مکان و متصرف در عالم امکان خوانند و به حقیقت این ادعا بدتر و زشت تر است از آنچه یهود و نصاری دربارهٔ عَزِيز و عیسی گفتند. چنانکه خود آن بزرگواران هم به این معنی توجه داشته اند که فرموده اند: «وَاللّٰهُ اِنَّ الْغُلَاةَ شَرُّ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالَّذِينَ اَشْرَكُوا» = «غالیان از یهود و نصاری و مجوس و کسانی که مشرک شدند، بدتر اند». پس آن کسی که به خدای واحد ایمان داشته و به نبوت انبیاء معتقد است و از روز حساب اندیشه دارد و به اهل بیت پیغمبر اقتداء کرده و به آنها ارادت می ورزد و از عقل و وجدان بهره ای دارد هرگز به چنین کلماتی که از عقاید غلاة است، تفوه نمی کند، سهل است اندیشه چنین خیال باطل و شرک محض را در قلب راه نمی دهد و از مبارزه با اینگونه خرافات باز نمی ایستد و از طرفداران آن نمی هراسد هر چند هزارها از این آیات عظام (!!)) با او مخالف باشند و احیاناً فتوای تکفیر او را صادر نمایند زیرا خود اینان چندان کمتر از کافر و مشرک نیستند. ما این فصل را به پایان می آوریم و امیدواریم این تذکرات در جامعهٔ پر از خرافات ما سودمند افتد و افکار بیداری که مهیای دریافت حقایق اسلام اند از آن بهرهٔ کافی برند و از اینگونه موهومات بیزار و بیگانه بوده به عروه الوثقای نجات یعنی قرآن کریم و به اخبار و احادیثی که مورد تصدیق کتاب آسمانی است، روی آورند تا از این ضلالت نجات یافته حائز سعادت دنیا و آخرت گردند. اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .



فهرست مطالب

۳ آشنایی با غلاة
۱۹ غُلاة بزرگترین آفات و خبیثترین نکبات
۳۹ فهرست مطالب

